

باسمه تعالی

درس خارج نهاییه الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

خلاصه بحث های پیشین

بساطت خارجیه وجود در باب تک تک حقائق به نحو بساطت مطلقه بوده و با انواع ترکیبات خارجیه می سازد

ما در بحث بساطت وجود، پس از اینکه بساطت مطلقه وجود یعنی بساطت خارجیه را در باب تک تک حقایق به نحو بساطت مطلقه وجود مطرح کردیم، و عرض کردیم این بساطت مطلقه با انواع ترکیبات خارجی به نحوی که بساطت در او حفظ شده باشد، می سازد و عرض کردیم که این بساطت مطلقه طبیعتاً به حسب انواع بساطت که داریم، شدت و ضعف پیدا می کند، نوبت به پرسشی رسید که خوب، اگر این را می گوئید این بساطت - که می گوئید بساطت خارجی است - با ترکیب های خارجی چگونه جور در می آید؟

ترکیب صناعی و ترکیب جوهر و عرض دو متن وجودی است و مساله ای جداست

برای اینکه ترکیبات خارجی را بگوئیم، از ترکیب صناعی شروع کردیم و بعد ترکیب جوهر و عرض را گفتیم، در این دو اصلاً دیدیم که با دو متن و یا متون متعدد وجودی روبرو هستیم، با یک متن وجودی، یک وجود اصیل روبه رو نیستیم و اصلاً مسئله آن جدا است.

ترکیب مزاجی بعد از ترکیب دیگر عناصر قبلی اش موجود نیستند پس از موارد ترکیب خارج است

بعد از آن به مزاج و ترکیب جسم از هیولا و صورت رسیدیم که در روز گذشته به آنها پرداختیم، عجالاً باید به این ترکیب ها پردازیم، ترکیب مزاجی یک نوع ترکیب خارجی است، - در روز گذشته توضیح دادیم - اما هنگامی که مزاج پدید آمد، با وجود واحد بسیط روبه رو هستیم، آن اجزاء و عناصری که با هم ترکیب شدند و این مزاج جدید را پدید آوردند، دیگر الآن موجود نیستند، این را توضیح دادیم از صدرا حتی اندیشه ای که بوعلی داشت را صدرا نقد کرد. تحلیل داشت و گفتیم. لذا این هم از آن موارد خارج است.

در ترکیب جسم از هیولا و صورت - ترکیب خارجی را به دلیل سابقه و لاحقه می گوئیم ترکیب خارجی

نحوه ی بساطت در ترکیب هیولا و صورت

ترکیب جسم از هیولا و صورت باقی ماند - که روز گذشته شروع کردیم - عرض کردیم در اندیشه صدرا واقعاً ترکیب خارجی داریم اما ترکیب خارجی را به دلیل سابقه و لاحقه ترکیب خارجی می گوئیم، یعنی در خارج قبلاً یک جزء آن بود و جزء دیگر همراه آن نبود. الآن که با هم متحد شدند و ترکیب اتحادی شد، همین قدر که قبلاً یکی جدای از دیگری بود خود خبر می دهد که به نوعی، دو جزء خارجی می شوند. این را توضیح دادیم، سابقه و لاحقه هم همین جور گفتیم توضیح دادیم، - صدرا می گوید ترکیب خارجی است ولی این را بدانید لحظه ای که هیولا و صورت با هم در اجسام

جمع می شوند، این لحظه ترکیب، ترکیب اتحادی است، تا صحبت ترکیب اتحادی را می کنید اینجا با دو چیز روبه رو نیستید، در حقیقت اگر خوب بخواهیم بگوییم، آنی که اساساً داریم به عنوان متن وجود اصیل، همان صورت است، شیئیت شیء به فصل اخیر است و فصل اخیر هم نحوه وجود است، - اینها را پارسال توضیح دادیم و امسال هم یک اشاره ای کردیم -

و بیان صدرا این است اساساً اینجا دنبال این نگردید که هیولا را هم یک جزء موجود و ترکیب را انضمامی بگیرید، ترکیب اتحادی است، وقتی اینجوری شد، هیولا چه است؟ هیولا را، در نفس صورت که وجود اصیل است به عنوان حالت و حیثیت در نظر بگیرید، حیثیت وجودی قوه ای در نظر بگیرید، توضیحی است که قبلاً داده شد و الآن هم از صدرا باز چند تا متن هم خواهیم خواند. در واقع بیان صدرا این است -دقت کنید- در لحظه ای که هیولا و صورت با هم جمع می شوند، این ارتباط خارجی که پیدا می کنند، ارتباط اتحادی است به خلاف جوهر و عرض، که ما ارتباط واقعی خارجی داریم ولی متن وجود جوهر و متن وجود عرض، دو متن هستند ولو یک متن اتکاء دارد و یکی روی پای خود ایستاده است، یکی قائم به خود است و یکی متکی به دیگری است، ولی در عین حال با دو متن روبه رو هستیم، لذا صدرا تأکید می کند میان وجود هیولا در دل صورت - که وجود جوهر در دل وجود جوهر است- با وجود عرض در دل جوهر فرق بگذارد.

طبیعتاً با این طرح و بیان صدرا ما با فصول اخیری روبه رو هستیم که همه ی آن ها بسیط هستند. حتی در مرکبات، فقط فرق آن این است ما در بسائط اصلاً ترکیب خارجی نداریم، مثل عقول و مفارقات، و در مرکبات به لحاظ سابقه و لاحقیه ترکیب خارجی داریم، از این جهت فرق دارند، به تعبیری صدرا می گوید من نمی خواهم بگویم اینها فرقی ندارند، [به نحوی که شما] خیال کنید دیگر همه بسیط شدند، ولی در عین حال در لحظه ی هویت وجودی اصیل، آنجا شما با یک متن اصیل روبه رو هستید آن هم فصل اخیر است. بقیه یا خوادم او هستند یا در او مندمج هستند، با آن توضیحاتی که داده شده است. این بیان صدرا است. وقتی چنین کاری را کرد، به راحتی می تواند در مورد هیولا به عنوان ترکیب خارجی یاد بکند ولی در عین حال بگوید چه؟ ما با یک وجود بسیط روبه رو هستیم، این لحظه، لحظه ی بساطت است، یعنی ترکیبی عملاً نداریم، دو تا جزئی نداریم که واقعاً دو جزء جداگانه باشد، چون ترکیب، اتحادی است.

ترکیب هیولا و صورت
ترکیب اتحادی است و
ترکیب خارجی بودنش به
لحاظ سابقه و لاحقیه است و
نه اینکه واقعا ترکیب باشن
چون وقتی ترکیب اتفاق
افتاد، با فصل اخیر بسیط
روبرو هستیم

ادامه منابع و متون در مورد ترکیب مزاج ها

در عقل صورت از ماده جدا می شود و لی در خارج عین هم اند

چند تا متن از جمله اسفار جلد ۵ ص ۲۸۴، ۲۸۳ و ۱۸۱ را خواندیم، اجازه بدهید ص ۲۹۷ را هم خدمت شما بخوانم، ایشان می فرماید که من وقتی می گویم هیولا و صورت با هم متحد هستند، هر جور اتحادی را نمیگویم، یک نوع خاص می گویم، ص ۲۹۷ جلد ۵ اسفار، « فإنا لا ندعی أن الهیولی بحسب ای وجود لها تكون متحده بالصوره » من اینجوری نمی خواهیم بگویم به هر نحوی « بل ندعی » - این خیلی مهم است اینجا را دقت بکنید - « بل ندعی أن لها » برای این هیولا « نحو من الوجود بحسبه یکون عین الصوره و ذالک الوجود هو بعینه وجود الصوره فی الخارج و للصوره وجود آخر فی العقل مجردا عن الماده » در عقل که بیاید، صورت از ماده جدا می شود ولی آنجا عین است، اصلاً دو تا ندارید، دو متن ندارید - دقت می کنید؟ -

در ص ۳۰۷ از همین جلد ۵، در مورد ترکیب اتحادی که خود گفته است توضیح می دهد می گوید:

« اقول التركيب الاتحادی بین الشیئین لا یقتضی أن لا یکون احدهما موجودا بل یقتضی أن یکون کلاهما موجودا بوجود واحد لا بوجودین متعددین حین التركيب و إن جاز أن یکون لاحدهما او لكل منهما وجود آخر منحاظ عن صاحبه » گرچه می تواند منحاظ از صاحبش، به لحاظ سابقه، یا به لحاظ لاحق [وجود] داشته باشد، ولی الآن با یک وجود روبه رو هستیم. بله « و لا یلزم من کون الماده متحدا بالصوره محموله علیها أن یکون اتحادها معها من حیث کونها ماده خارجیه او عقلیه » - که این ها دیگر احتیاج نداریم -

در ص ۳۰۹ آن [جلد ۵] عرض کردیم این که صدرا ترکیب را اتحادی کرد، طبیعتاً قائل هم می شود من حیث المعنی و من حیث الماهیه ما یک ترکیب داریم، ولی من حیث الوجود نداریم، این تعبیر را الآن می کنم، برای اینکه بعضی از سروران که این بحث را کردند، شاید از این [متن] استفاده کردند، شاید از چیز دیگر، می خواهیم بگویم صدرا این را می گوید اما صدرا این حرف را کجا می زند؟ در عین اینکه ترکیب خارجی را قائل است، شیئیت شیء به فصل اخیر را می داند و فصل اخیر را هم نحوه وجود می داند، با همان صورت مسئله می گوید طبیعتاً به حسب معنا تو می توانی از همین شیء واحد هم هیولا را بگیری و هم صورت. این توضیحی که ایشان اینجا می دهد.

« فالاتحاد بین شیئین لا بد منه من جهة وحده و جهة تعدد فالوحده من جهة الوجود و التعدد من جهة المعنی و الماهیه » یعنی به حسب معنی و ماهیت دو تا هستند، خب به حسب ماهیت و معنی گفتید، [آیا] صدرا فقط همین را می گویی؟ می گوید: نه، به حسب خارج هم قائل هستیم، که به حسب خارج، به حسب پیشینه، به حسب لاحق، من می گویم باز آنجا هم متکثر و متعدد هستند، لحظه ی ترکیب هم می گویم ما هیولا و صورت را می توانیم از دل آن به عنوان معنی در بیآوریم، همان توضیحی که عرض کردیم. ما حتی در دل بسائط، مثل عقول و مفارقات، جهت هیولا و صورت را ، در می آوریم. حتی آنجا این را در می آوریم، چه رسد به اینجا، ولی خارجیتی را که صدرا تثبیت می کند، با این حرف (یعنی در آوردن هیولی و صورت از دل آن امر) تثبیت نمی کند، [پس] با چه [تثبیت میکند]؟ با سابقه و لاحق، - که قبلاً توضیح دادم و باز دیگر بر نمی گردم - اینها را گفتم تا بعداً که باید به یک نکته هایی اشاره بکنم دیگر دستم باز باشد.

منابع در مورد ترکیب هیولا و صورت

منابع در مورد ترکیب از هیولا و صورت

در مورد هیولا و صورت اسفار جلد ۴ ص ۲۴۲ خیلی خوب فرق هیولا و صورت و جوهر و عرض را می گوید و این متنی که الآن می خوانیم به درد آن بحث قبلی در مورد جوهر و عرض، هم می خورد، « بل الحق فی الجواب أن يقال إن الهیولی امر مبهم الوجود بالقوه إنما يتحصل وجودها بالفعل بالصورة » خود او بالقوه است به حسب صورت متحصل می شود، « بمعنی أن الصورة بنفسها » تأکید را ببینید:

« بمعنی أن الصورة بنفسها نحو وجود الهیولی » اصلاً نحوه وجود هیولا را باید در نفس صورت پیدا بکنیم، « بخلاف العرض » ، عرض چه جوری است؟ « لأن له وجودا تابع لوجود موضوع » یعنی یک وجود اینجا و یک وجود اینجا، این وجود تابع آن است. « لا أن وجودها بنفس الموضوع » وجود آن به نفس موضوع نیست، متن وجود عرض، غیر از متن وجود جوهر است، او را نمی توانید در متن وجود جوهر پیدا کنید، ولی در مورد هیولا و صورت می گوئیم در متن وجود صورت باید هیولا را پیدا بکنید.

« و بالجمله معنی العرض هو الموجود فی شئ متقوم بنفسه و معنی الهیولی هو الموجود بشئ » آن در شئ است، به نحو حلول، این بشئ است، در نفس همان صورت باید او را پیدا کرد. « بشئ متقوم بنفسه و بعبارة اخرى وجود العرض فی نفسه هو وجوده للموضوع » یک وجود فی نفسه دارد اما در موضوع

در مورد وجود و عرض دو متن داریم و متن عرض تابع متن جوهر است اما در هیولا و صورت در متن وجود صورت، هیولا را باید پیدا کرد

است، « و وجود الهیولی فی نفسها هو وجود صورتها الموضوعه » همان صورتی که دارید هیولا را در آن دارید، هیچ چیز دیگر غیر از این ندارید. « و بین المعنیین فرقان واضح » این متن هم به درد این بحث ما می خورد (رابطه هیولا و صورت)، هم به درد آن بحث قبلی که گفتیم جوهر و عرض دو متن هستند، این خیلی می تواند کمک بکند.

اسفار جلد ۴ ص ۲۴۲، در ص ۲۳۶ هم همین بحث را دارد که خود شما رجوع کنید و من باز نخوانم.

سوال : مبهم ، جواب: نه خیر نیست دیگر، اصلاً یک سوالی را فخر رازی مطرح کرده است و اشکال جدی است می گوید اگر شما اینجوری می گوید پس ما باید یک جوهر داشته باشیم، هیولا، یک جوهر داشته باشیم، صورت، یک جوهر داشته باشیم جسم، یک جوهر داشته باشیم هر صورت نوعیه بعدی که می آید، پس یک شیئی که دارید با ۱۰ جوهر مثلاً روبه رو هستید، چون ۱۰ تا صورت خورده است رسیده است به هیولا و صورت، پس انواع جوهر دارید، صدرا می گوید نه، جوهریت هیولا به جوهریت صورت است، یعنی همان صورت را که دارید جوهر هم دارید، و اصلاً یک چیز دیگر نمی خواهیم، همان صورت اخیر فقط هست که همه این احکام را دارد و بقیه را هم رنگ زده است، و الا ما با ۱۰ جوهر روبه رو نیستیم.

برای خود توضیح دارد در جای خود، حالا چه کار باید کرد، الآن اینها را دیگر ما نمی خواهیم، فقط نکته را خواستم بگویم صدرا این اشکال فخر رازی که گفته است جواب داده است اینجوری مثلاً، و حق هم با ایشان است، اصلاً تعبیر می کند وحدت هیولا به وحدت صورت است، تعدد هیولا به تعدد صورت است، هر چه هست تابع صورت است و اصلاً یک چیز جداگانه در نظر نگیرید، تشخص آن هم به صورت است، همه چیز را حالا، تحصل آن به صورت است، که این تحصل را الآن خواندم، انواع این توضیحات را می دهد. می گوید اصلاً شما اینجوری باید نگاه کنید. به من بگویید می گویم تمام آن اندیشه مشائی و ارسطویی هیولا و صورت دارد یک تحولی وجودی پیدا می کند، در بحث های اصالت وجود، تحول پیدا می کند، یعنی اصلاً اندیشه را تغییر می دهد.

حالا اینها را دیگر بعداً، اجازه دهید، این خرده ریزها را اگر از ما الآن بخواهید، بنده بخواهم وارد بشوم، معنای آن این است که رفتیم آن بحث ها را کردم، بحث قوه و هیولا را اتفاقاً ما جهت هیولا را نفس الامری و حقیقی می دانیم، - فقط دقت کنید - حقیقی بودن نه به معنای اینکه یک جوهر جدا

است، شما بسیاری از امور را در بحث های فلسفه، نفس الامر می دانید اما نفس الامر نه یعنی ۱۰ تا متن داریم، همان یک متن وجود اصیل، وجود خارجی یا وجود ذهنی است، چیز دیگری که نداریم، - دقت کنید - این نوع بحث ها را باید در جای خود همه را با هم در نظر گرفت. الآن که قصد ورود نداریم، وقت آن که شد یاد شما باشد این بحث ها باید جدی تر مطرح بشود.

اصلاً اتفاقاً صدرا حرفش این است که یک هیولا هم نداریم، این (وحدت هیولی) حرف مشاء است، [صدرا] در جای خود می گوید به تعدد صورت ما تعدد هیولا داریم، با یک هیولا روبه رو نیستیم که شما می گوید هیولا واحد هست، این صورت ها روی آن می نشینند و می آیند و می روند، اینجوری اصلاً نداریم.

ادامه متون و آدرسها:

دو متن دیگر هم از تعلیقات اشراق و با شواهد هم باید خدمت شما بخوانم، این خیلی به آن نوع تلقی صدرا کمک می کند. ببینید در متن حکمت اشراق و شرحی که شده است، به این شکل آمده است که مُثُل بسائط هستند، ولی اصنام نه، اصنام یعنی چه؟ یعنی افراد مادی آنها، اصنام آنها، مرکب هستند.. صدرا در اینجا که [شیخ اشراق] گفته است اصنام آنها مرکب است، جوابی که داده است اینجوری است: ص ۳۷۴ تعلیقات اشراق

« اقول لكل صنم ایضا هویه بسیطه » چه کسی گفته است که این صنم، مرکب است؟، این هم بسیط است، - دقت کنید صدرا چه کار کرده است - آن [شیخ اشراق] می خواست بگوید فقط مُثُل بسیط هستند، [اما] اصنام آنها، افراد مادی آنها [بسیط نیستند]، مثلاً رب النوع انسان، بسیط است اما انسان هایی که داریم مرکب هستند، جوابی که صدرا می دهد: می گوید اتفاقاً افراد مادی آن هم - که تو می گویی [خود آن مثل] بسیط هستند - چه کسی گفته است که بسیط نیست؟ « اقول لكل صنم ایضا هویه بسیطه نوریه » آن [رب النوع] فقط [بسیط نیست، این اصنام] هم هست. چرا؟ این اصنام، چطور بسیط است؟ می گوید چون نحوه وجود، همان صورت است و صورت بسیط است. حالا « لكل صنم ایضا هویه بسیطه نوریه هی نحو وجوده و صوره مادته التی بها یتم وجوده الجسمانی » بسیط چه کسی است؟ می گوید همان نحوه وجود آن، نحوه وجود چه کسی است؟ همان صورت، - واضح است؟ -

خیلی صریح اینجا تمام اینهایی (اصنامی) را که [شیخ اشراق] مرکب می دانست، ایشان می گوید [اگر] خوب نگاه کنید، به حسب نحوه وجود آن - که همان صورت است -، اصلاً بسیط است، اصلاً اینها مرکب نیستند، چه کسی گفته است اینها را؟ همین طرحی که الآن تا به حال داشتیم توضیح می دادیم اینجا تصریح شد.

در شواهد یک مطلبی دارد که خیلی خوب است، واقعاً هم خیلی قابل بررسی است، ببینید ما الآن ابتدائاً می گوییم عقول و مفارقات بسائط هستند، اعراض بسائط هستند، اجسام مادی و اینهایی که داریم همه مرکب هستند. اینجوری توضیح می دهیم، درست است؟ صدرا می گوید حالا یک سوال [مطرح است]، این بساطی که شما گفتید، صورت آنها چیست؟ می گوییم صورت آن همان وجود آن است، همان وجود عقلی که دارد صورت آن هست، یعنی ماده که می خواهیم پیدا کنیم به زحمت پیدا می کنیم، ماده ی عقلیه، چون ماده خارجی که نداریم و این ماده، همان صورت آن است، تمام شد. حالا اگر به مرکبات رسیدید چطور؟ ایشان می گوید در مرکبات، وجود هر شیء به صورت آن است. در بسائط، صورت آن، همان وجود او است، در مرکبات وجود آن، همان صورت او است، این را می خوانم و باز توضیح می دهم.

ص ۱۳۲ شواهد الربوبیه:

صدرا خواست جمع بندی بکند بگوید تمام این بساطی که شما به عنوان عقول می شناسید، به عنوان مثلاً اعراض می شناسید، اینها «فالحق کل بسیط صورته وجوده» تمام این صورت هایی که دارند - [این امور] صورت محض هستند چرا که بسیط هستند، صورت خارجی آنها، [وجود آنهاست]، چون آنجا دیگر هیولا و صورت نداریم، دیگر ترکیب خارجی که نداریم، پیشینه و لاحق و اینها که ندارد، - یاد شما هست اینها را گفتیم - وقتی ندارد فقط چه داریم؟ خالص صورت را در خارج داریم، مثلاً خالص، صورت رنگ سفید داریم، حالا که این گونه است پس باید بگوییم «فالحق کل بسیط صورته وجوده» خالص همین [صورت]، وجود آن [امر] است. صورت آن را که پیدا کردید همان وجود آن را پیدا کردید، هیچ چیز دیگر غیر از این نداریم.

ما در بسائط ماده نداریم در خارج، فقط صورت داریم، همین صورت، وجود آن است. ولی در مرکبات، نباید بگوییم وجود آن صورت به اضافه هیولا است، وجود آن، همان صورت اخیر است، و بقیه آن همه شئون او است،

اما مرکب چه؟ « و کل مرکب وجوده صورته » ما در ترکیب خارجی به یک وجود می رسمیم، آن وجود را خوب نگاه می کنیم می بینیم همان صورت اخیر است و هیچ چیز دیگر نیست. همین که الآن عرض کردیم که نحوه وجود آن و صورت آن، آن حقیقت شیئی را تشکیل می دهد.

صدرا چه کار خواست بکند؟ خواست بگوید عجلتاً بدانید ما در بسائط زحمت نداریم، در خارج ماده نداریم، فقط صورت داریم، وجود آن همین [صورت] است. ولی وقتی به مرکبات رسیدی، اگر وجود آن را می خواهی نشان بدهی که چه کسی است، نباید بگویی وجود آن، صورت به اضافه هیولا است، بلکه وجود آن همان صورت اخیر است، و بقیه همه شئون او هستند.

برخی آدرسهای تکمیلی

به تعلیقات اشراق ص ۳۷۴، ص ۲۳۲؛ اسفار جلد ۵ ص ۲۵۵؛ مفاتیح الغیب ص ۵۹۵؛ اسفار جلد ۵ ص ۲۸۵ هم رجوع کنید. اسفار جلد ۹ ص ۱۸۸، حاشیه شفا، ص ۱۰۴ و ۱۷۸، مبدأ و معاد ص ۳۸۳، اسفار جلد ۲، ص ۱۸۱ و ص ۳۶، اسفار جلد ۴ ص ۲۳۶ هم رجوع کنید. اینها مواردی است که در این زمینه به آن می رسمیم.

نقد و جواب به بعضی از نظرات و اشکالات دیگران

به توفیق الهی این بحث از این جهت تمام شد، اما برخی از سروران گفتند وجود از آن جهت که وجود است بسیط است ولی وجود بما له حدّ و ماهیه، مرکب است، مرکب از هیولا و صورت، یعنی بحث هیولا و صورت را خواستند پاسخ بدهند به برخی از بزرگان که هیولا و صورت را به نحو خاصی خواستند حل بکنند، ایشان در پاسخ برخی از بزرگان گفت: نه، اتفاقاً بیان علامه که گفته است وجود بسیطاً فی ذاته، یعنی وجود بما هو وجود، و وجود بما هو وجود در برابر وجود بما له حدّ و ماهیه است، ایشان اینجوری استفاده کرد.

واقعیت اینست که این جواب، ناکافی است. بالاخره صدرا شیئیت شیئی را به فصل اخیر می داند، فصل اخیر را هم نحوه وجود می داند، شما هیولا و صورت را باز باید برگردانید به خود وجود. در اصل، ما همان فصل اخیر داریم، و باید هیولا را به عنوان حالت او بگیریم، یکی از احوال وجودی این صورت اخیر و از خواص او بگیریم، با آن توضیحاتی که داده می شود. - واضح است دارم چه عرض می کنم؟

اگر بگوییم: وجود بما هو وجود بسیط درمقابل وجود بما له حد و ماهیه است جواب ناکافی است

اگر اینگونه شد، شما نمی توانید بگویید فقط [در وجود] بما له حد و ماهیه [ترکیب] است، ولی [وجود] بما له وجود، [ترکیب] ندارد، اتفاقاً بما له وجود برای آنها فصل اخیر هست، و بما له وجود که فصل اخیر است، یقیناً آن جهت هیولایی [موجود] است، و آن صورت های اخیریه ی مادیه با صورت های اخیر عقلی فرق جدی نفس الامری دارد، صورت های عقلی بسیط هستند حقیقتاً، اینجا یک نحوه جهت هیولایی حقیقی وجودی داریم، همه آن هم به وجود بر می گردد. این را انکار نکنید، بساطت را می خواهید درست بکنید یک راهی دیگر دارد. بله از یک منظر همین ترکیب اتحادی را که درست کردیم، در بحث ماهیت سرریز می کند، یعنی ماهیت هم دارای هیولا و صورت [میشود] و مسئله ی جنس و فصل، - با آن توضیحاتی که دادیم- [مطرح خواهد شد].

وقتی این سرور گرامی این بیان را دارند گمان من این است و احتمال قوی می دهم، [ایشان] بحث جنس و فصل را گفته است که برای ماهیت است، و حالا که جنس و فصل برای ماهیت است، هیولا و صورت هم پس برای ماهیت است، - احتمال قوی می دهم طرح ایشان این باشد، [در بیان ایشان در] اینجا که هیچ استدلال و بیان و توضیحی وجود ندارد، - چرا؟ چون فرق هیولا و صورت و جنس و فصل، به شرط لا و لا بشرط است، این بیانی است که برداشت من این است که ایشان به این اشاره دارد.

عرض من این است اگر [ایشان] این باشد که باز باید گفت: درست است که جنس و فصل مخصوص او است، اما دقت کنید ما گفتیم بیان لمی وجود ماهیت در خارج به خود وجود بر می گردد، وجود به گونه ای است که به ما می تواند ماهیت بدهد، و اینکه چرا و به چه دلیل، ماهیت پدید می آید، زیر سر همان صورت اخیر است و اینکه صورت اخیر تا کجا آمده است.

لذا واقعیت آن این است صدرا حتی این جنس و فصل، حتی این هیولا و صورت، که در فضای ماهوی است، ریشه آن را وجود می داند با آن توضیحاتی که عرض کردیم. اما خود وجود آیا جنس و فصل دارد؟ نه، که قبلاً توضیح دادیم.

اما بزرگوار دیگری در تعلیقه خود بر نهاییه فرموده که این بیان علامه ناکافی است و ما باید برای ترکیب جسم از هیولا و صورت، از قواعد دیگر استفاده کنیم، قاعده ای که استفاده کرده است چه است؟ مساوقت فعلیت با وجود، یک، و شیئیت شیء به فصل اخیر است، از این دو تا استفاده کردند و

خواستند بگویند که با این دو می شود بساطت را درست کرد، ما که عرض کردیم، راه علامه و راه دیگری که باز کردیم، آن ها باز است و هیچ مشکل ندارد، اما اینجا در بیان این بزرگوار هم یک نحوه نوسان وجود دارد، گاهی تمرکز روی مساوقت شیئیت با فعلیت می رود، که حتی قوه محض و هیولا را هم یک نوع فعلیت می گیرد. که یک نوع نوسان است، و گاهی به سمت شیئیت شیء به فصل اخیر آمدند، اگر آن بحث مساوقت با فعلیت باشد، باید برای هیولا هم یک واقعیت قائل بشوید، یعنی احتیاج به آن (شیئیت شیء به فصل اخیر) بیان اصلاً نبود، و حتی این بیان هم به نظر من آن طرح صدرایی در آن اشباع نیست، مثل اینکه اصلاً هیولایی وجود ندارد، ما می خواهیم بگوییم هیولا واقعاً وجود دارد، و جهت حقیقی است ولی در عین حال، ترکیب اتحادی است.

دو ترکیب دیگر مانده است، یکی ترکیب مقداری، و دیگری ترکیب کم منفصلی، عدد،

ترکیب مقداری

در مورد ترکیب مقداری، ما یک توضیحی قبلاً دادیم به همان مقدار اکتفا می کنم، - الآن قرار من این نیست که اینها را بخوانم. - ببینید هر گاه ما با یک مقدار واحدی روبه رو شدیم، مثلاً گفتیم این یک حجم، آن دو حجم، آن سه حجم، این یک خط، آن دو خط، آن سه خط، مبرر این یک، دو، سه، چه است؟ می گوییم مبرر آن اتصال حقیقی حجمی است، مثلاً این حجم اتصال حقیقی که دارد، واقعاً با یک واحد حجم روبه رو هستیم، دقت می کنید؟ اتصال، یعنی به تعبیری تمام حقیقت این حجم را آن جهت اتصالی او تشکیل می دهد، آن صورت اخیر، - من این لفظ صورت اخیر را که می گویم فقط برای توضیح است و الا نباید اینجوری گفت - آن صورت اخیری که حجم را می سازد، آن اتصال آن است، وقتی این را می گویند، ما با یک وحدت، و یک نوع بساطت مناسب با وحدت روبه رو هستیم، از این جهت باز هم بسیط است، در عین اینکه همین الآن قابلیت اجزائی دارد، قابلیت اجزائی یعنی چه؟ یعنی همین الآن قابلیت تفکیک دارد، همین الآن جزء بالقوه دارد، اما وقتی جزء بالفعل در نظر گرفتید، یعنی این یک جزء، و آن جزء جدای از او، تا این را جدا گرفتید، اتصال آن را به هم زدید، از یک واحد حجم و از یک واحد خط در آوردید، - دقت می کنید؟ -

لذا صدرا از همین بحث استفاده می کند، می گوید درست است که از یک جهت ترکیب خارجی دارد، یعنی عملاً همین الآن اجزاء بالقوه ای دارد، این مرحله اول این خط، این مرحله دوم او، این مرحله

بساطت در ترکیب های
مقداری به اتصال اجزاء
است

اتصال در اجزاء بالقوه است
و اگر اجزاء بالفعل شد
اتصال از بین رفته و دیگر
بساطت هم نداریم

سوم او، این مرحله چهارم، یقیناً مرحله اول غیر از مرحله دوم است. این را هم می فهمیم، ولی الآن هیچ کدام از این مرحله اول و دوم، این جزء اول و این جزء دوم، به صورت بالفعل نیست، اگر بالفعل باشد یک واحد خط ندارید، این واحدِ خطِ اتصالی که دارید به حسب آن اتصال آن است، پس واقعاً از یک جهت جزء خارجی داریم، اما جزء خارجی آن مندرک است، - تعبیر می کنم - در اتصال آن مندرک است، - واضح است؟ - آیا آن جهت وحدت را دارید؟ اگر دارید بساطت را هم به حسب همین جهت دارد، یک واحدِ خط است، خطِ بسیط است، مرکب نیست، در عین اینکه اجزای بالقوه دارد، با آن توضیح که عرض کردیم.

من این بحث را روی حجم تعلیمی توضیح دادم، دقت کنید فقط حجم تعلیمی نیست، در کل جسم طبیعی به لحاظ آن بُعد سخین جوهری هم می شود همین بحث را مطرح کرد.

اسفار ج ۵ ص ۱۰۶

وفیه تصریح بأن الوجود والوحدة في المتصل الحقيقي نفس الاتصال القابل للتعدد والانفصال إن الانفصال فيه ليس إلا تعدد وجوده وتكرروحدته مع أن الوجود والوحدة المطلقين من الأمور الشاملة والمعقولات العامة لجميع الموجودات

وهذا أيضاً من المؤيدات لما ذهبنا إليه حسب ما حققنا وبسطنا القول فيه - في أوائل هذا السفر أن الوجود بنفسه موجود وما ذهبنا إليه أيضاً من أن الوحدة لكل واحدهي عين الوجود له

« و فيه تصریح بأن الوجود و الوحدة في المتصل الحقيقي نفس الاتصال القابل للتعدد و الانفصال قابل است، قابل جزئیت این را دارد که تبدیل بشود به جزء بالفعل، الآن فقط بالقوه جزء داریم. » و أن الانفصال فيه ليس الا تعدد وجوده و تكرر وحدته « تا انفصال آمد ما با دو تا خط روبه رو هستیم، با دو حجم روبه رو هستیم، « مع أن الوجود و الوحدة المطلقين من الأمور الشاملة و المعقولات العامه لجميع الموجودات » بله، می گوید این مطلبی که ما گفتیم، تأیید می کند آنچه را که در اوائل این سفر داشتیم، که چه است؟ « من أن الوحدة و ما ذهبنا إليه من أن الوحدة لكل واحد هي عين الوجود له » عین وجود او است، و وجود و وحدت همیشه با هم هستند، اینجا وحدت را چه تشکیل می دهد؟ آن اتصال.

همین مقدار کافی است شما به تعلیقات صدرا بر الهیات شفا ص ۱۵۳ هم رجوع کنید، آنجا هم آمده است،

بررسی ترکیب در کم منفصل (اعداد)

بحث عدد را حالا خدمت شما مطرح می کنم ، در مورد عدد هم باز می بینید حرف آقایان [حکما] این است، مثلاً ۲، دو تا یک است، ۳ سه تا یک است، ۴ چهار تا یک است، این توضیح را می دهند. چهار تا یک، اما چهار تا یک بالفعل؟ چهار تا یک جداگانه؟ چه باید گفت اینجا؟ می گویند درست است که عدد چهار از این چهار تا یک تشکیل شده است ولی الآن ۴ بودن او، به این توحید چهارمی او است، - این بحث را فکر می کنم در بدایه و نهایه داشتید که عشره یک عشره واحده هست. دقت می کنید؟ با یک حقیقت توحیدی روبه رو هستیم - لذا تک تک این اعداد، خود، نوع برآسه حساب می شوند، - دقت می کنید؟ - یعنی نفس این اثینیت آن توحید را دارد .

نفس، یعنی به تعبیری یک نوع - به قول صدرا - می گوید یک نوع یک وحدتی است که با شدت کثرت روبه رو است، یعنی تمام کثرت را هم در خود دارد، - دقت می کنید؟ -

وحدات ماده اعداد و صورت
ها همان فلان عدد بودن
آن هاست

در اسفار جلد ۴ ص ۲۳۶، یک تعبیری کرده است می گوید این وحدات، ماده آن هستند، مثلاً در عدد ۴ ، چهار تا یک ماده آن است، صورت آن چه است؟ آن ۴ بودن، اینجوری عنوان داده است. ص ۲۳۶ اینها را هم اگر توضیح می دهد ماده و صورت باید چه جوری توضیح داد؟ به شکل ماده ی عقلیه دیگر،

« و أن العشره مثلاً صورتها عين جميع الوحدات التي هي مادتها » اینجا اینجوری توضیح داد، اما در اسفار جلد ۵ ص ۳۱۴، تعلیقات بر اشراق ص ۲۲۴، حاشیه الهیات شفا ص ۱۱۱، و حاشیه الهیات شفا خیلی می تواند کمک بکند.

«و أيضا مادة الاثنین و الثلاثه و غیرهما من کل نوع من شأنها أن یقبل الوحده و الاتصال للكثرة المنفصله» کثرت منفصله را یک نوع وحدت اتصال داد، « فہی ایضا جہہ الوحده فی الاعداد » این جہت وحدت فی العدد و جہت بساطت او است، با توضیحی که داده می شود، عین انتشار کثرتی آن است، در عین کثرت، دارد همه را جمع می کند، توضیحاتی است که خود شما رجوع می کنید، و

توضیح می دهد که اصلاً کلاً بدانید عدد از ماهیات ضعیف الوجود است، لذا باید این [وحدت و اتصال] را در حال انتشاری آن در نظر گرفت و توضیح داد.

در اینجا (در مورد بساطت در اعداد) باز یکی از بزرگان که تعلیقه ای نگاشتند خواستند این مسئله را حل بکنند از چه راهی پیش آمدند؟ از اینکه وحدت مساوق با وجود است استفاده کردند، ما قبلاً گفتیم وحدت مساوق وجود را اگر کسی خوب حل بکند، نه فقط این را حل می کند، همه چیز را حل می کند، یعنی فقط برای اینجا نیست، او را اگر خوب درست کنید، لازمه آن بساطت مطلقه است، - توضیح دادیم - اگر چنین شد یعنی مختص اینجا نیست ولی اینجا هم قابل استفاده است، ایشان به شکل موردی دارد استفاده می کند و بعد این فایده آن کم است، می دانید چرا؟ شما با این کاری که کردید، فقط توانستید بگویید وجود، جزء مقداری ندارد، جزء هیولا و صورتی ندارد، بسیار خوب، اما در مورد بقیه ی جزئیاتی که هنوز نمی دانیم چطور؟ نمی توانیم حرفی بزنیم. یعنی ما به تعبیری اگر دو نوع جزء را رد کردیم معنای آن این نیست که هیچ نحوه جزء ندارد، مگر اینکه بگویید به نحو قاعده کلی هیچ نحوه جزء ندارد، به نظر من همین تبیینی که شما کردید که گفتید وحدت، مساوق با وجود است، خودش کافی است برای تثبیت [بساطت] همه انواع وجودها که می خواهد به حسب خود وحدت داشته باشد.

ترکیب نفس

اما بحث نفس را هم یک اشاره ای می کنم، - اینها را دیگر بعداً در اسفار خواهید دید، - در مورد نفس هم همین جور است، ما با یک حقیقت واحد از عرش تا فرش روبه رو هستیم، نه یعنی تکثر بالفعل داریم، در عین اینکه جهات متعدد دارد، جهات متعدد همه به شکل شئون در او جمع شد، با صورت اخیری روبه رو هستیم، - یاد شما هست بحث صورت اخیر را در نفس توضیح دادم - صورت اخیر همه را به نحو اندماجی در خود دارد، به نحو خدم و شعب و انشعابات و شئون همراه خود دارد، نه وراء متن خود، - اینها را توضیح دادیم - اگر کسی این را خوب حل بکند، دیگر کثرتی هم در اینجا نیست، بلکه اصلاً صدرا ادعایش این است هر چه وجود بالاتر می رود، بساطت آن قوی تر است، بساطت نفس قوی تر است. حتی این توضیح را هم می دهد، برای این بحث به اسفار جلد ۵ ص ۳۴۱ رجوع کنید.

و السلام علیکم و رحمه الله.

در بحث نفس با یک صورت اخیر مواجهیم که جهات متعدد در او به نحو اندماجی و شعب و شئون وجود دارد و نه اینکه تکثر بالفعل داشته باشیم.